

عامل سازنده تاریخ از دیدگاه قرآن

بررسی نظر قرآن درباره «فلسفه تاریخ و نیروی محرک آن» نیاز به بحث گسترده ای دارد که بدون گردآوری مجموع آیات مربوط به موضوع، شرح و بسط آن امکان پذیر نیست، در حالی که کتاب ما، گنجایش این نوع بررسی را ندارد، ولی برای این که نظر قرآن را به صورت کلی آورده باشیم، به گونه ای بس فشرده به نظر قرآن پیرامون قوانین حاکم بر جامعه، اشاره می کنیم.



بررسی نظر قرآن درباره «#فلسفه تاریخ و نیروی محرک آن» نیاز به بحث گسترده ای دارد که بدون گردآوری مجموع آیات مربوط به موضوع، شرح و بسط آن امکان پذیر نیست، در حالی که کتاب ما، گنجایش این نوع بررسی را ندارد، ولی برای این که نظر قرآن را به صورت کلی آورده باشیم، به گونه ای بس فشرده به نظر قرآن پیرامون قوانین حاکم بر جامعه، اشاره می کنیم.

1. هر امتی، دوره و روزگاری دارد (وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ) [1]

دانشمندان برای جامعه، اوج و حسیضی، و صعود و نزولی در نظر می گیرند.

و به عبارت دیگر: جامعه مانند فرد است. يك فرد تا به سنّ بلوغ عقلی نرسد، حالت پویایی و تهاجم دارد. پس از مدتی که به اوج قدرت و نیرومندی رسید، کم کم قوس نزولی او شروع می شود ضعف و سستی در اعصاب و قوای او آشکار می گردد. بدن دچار کمبود انرژی می شود و برای حفظ قوای موجود باید غذاهای مقوی بخورد. در این سن و سال به جای این که مهاجم باشد، مدافع است تا آنچه دارد از دست ندهد.

جامعه نیز مدتی حالت تهاجمی دارد، پس از مدتی حالت تدافعی به خود می گیرد. تمام تاریخ بر اساس دو حالت «#تهاجم» و «#تدافع» حرکت می کند و این تهاجم و تدافع موجب می شود که نوعی فرهنگ و تمدن در جامعه به وجود آید، رشد کند، ضعیف و پیر شود و در نتیجه نابود شود و سرانجام فرهنگ جدید، باز سیر خویش را به سوی رشد، کمال و پیری و مرگ طی کند و باز در برابر نیروی جوان و تازه ای قرار گیرد.

این تهاجم و تدافع هم علت و هم عامل حرکت تاریخ را نشان می دهد و هم خود به خود شکل حرکت تاریخ را مشخص می کند.

خلاصه هر جامعه ای روزگاری در حال صعود و بالا رفتن است و بولدوزوار، همه چیز را کوبیده و له می کند تا به قله ترقی برسد، ولی چون مادی است و بر نیروی مادی تکیه می کند و از نیروی بس محدودی برخوردار است، پس از مدتی دوران نزول او فرا می رسد و به دست فنا سپرده می شود.

توجه قرآن به ارزش های فردی مانع از آن نشده است که به اصالت جامعه در حد خود، اعتراف کند و برای آن حیات و ممات و عمر و زندگی و به اصطلاح تهاجم و تدافعی قائل گردد چنان که می فرماید:

(وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ). [2]

«#برای هر امتی پایانی است، هرگاه پایان عمرشان برسد، نه لحظه ای تأخیر می کنند و نه لحظه ای زودتر فانی می گردند».

بنابراین همان طور که فرد، حیات و مماتی دارد، جامعه نیز موت و حیاتی دارد، و تمدن هر گروهی هر چه هم درخشنده باشد، روزی به افول و خاموشی می گراید.

2. سنت های الهی در اقوام و ملل

قرآن درخشندگی و افول تمدن ها را نتیجه سنت های قطعی الهی می داند که بر تمام اقوام و ملل حاکم است، سنت هایی که هرگز قابل تغییر و دستخوش دگرگونی نیست چنان که می فرماید:

(...فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا سُنَّةَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا).([3])

«# آیا جز سنت و روشی را که بر اقوام پیشین حاکم بوده است، انتظار دارند؟ هرگز در سنت های خدا، تبدیل و دگرگونی نخواهی یافت».

ممکن است برخی؛ از حاکمیت سنت های الهی بر جامعه و اقوام چنین استفاده کنند که سنن الهی به سان قضا و قدر حتمی و یا جبر تاریخ مادی، زندگی اقوام را در پوشش خود می گیرد، چه اقوام بخواهند و چه نخواهند و این چیزی است که با حریت و آزادی انسان ، کاملاً مخالف می باشد.

قرآن در رد چنین استنباط نادرستی یادآور می شود که حکومت سنت های الهی بر ملل و اقوام گزاف و بی حساب و بی قاعده نیست، بلکه هر جامعه ای، محکوم نتایج اعمال خویش می باشد.

و به عبارت روشن تر: سنت الهی جز عکس العمل ها و واکنش اعمال جامعه چیزی نیست، و هر عمل فردی و اجتماعی یک رشته واکنش هایی را به دنبال دارد. جامعه غرق در فساد و شهوت، در لالابالگیری و بی خبری یک نوع واکنش دارد و جامعه ای که نقطه مقابل چنین جامعه ای باشد واکنش دیگر، و سنت های قطعی و لایتخلف خدا، همین واکنش هایی است که در کنار هر جامعه ای قرار گرفته است.

در حالی که بر تاریخ انسان ها یک رشته قوانین قطعی حکومت می کند ولی در عین حال نقش انسان آزاد در این سنت ها و واکنش ها، قابل انکار نیست، زیرا انسان آزاد است که، با اعمال و کارهای خود جامعه را به یکی از دو طرف سوق می دهد یا آن را به لب پرتگاه انحطاط و نابودی می کشد، و یا آن را به سوی ترقی و تعالی سوق می دهد.

3. سنت های الهی واکنش رفتار امت هاست

هرگز در اسلام، قضا و قدر حتمی و سرنوشت قطعی که خارج از حوزه اراده انسان باشد، محرک تاریخ شمرده نمی شود. این جبرگرایان هستند که برای انسان یک چنین سرنوشت قطعی معتقد گردیده و همان هدفی را تعقیب می کنند که مارکسیسم با عنوان کردن مسأله «#جبر تاریخ» تعقیب می نماید.

قرآن برای ابهام زدایی و روشن گویی این حقیقت را در آیاتی یادآور شده است چنان که می فرماید:

(...إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...)([4])

«#خداوند وضع ملتی را دگرگون نمی سازد تا خود آنان وضع خود را تغییر دهند».

در آیه دیگر می فرماید:

(ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...)([5])

«#هرگز خدا نعمتی را که به قومی عطا کرده است، تغییر نمی دهد تا آنان وضع خود را تغییر دهند».

به خاطر همین نقش انسان در تاریخ و سرنوشت است که پیوسته انسان را مسئول اعمال خویش خوانده و زندگی ملت های پیشین را به رخ انسان های پسین می کشد و می فرماید:

(تِلْكَ أَمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَرَكَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَنْهَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)([6])

«#این امت و جامعه ای بود که گذشت و رفت. آنان مسئول اعمال خود هستند و شما نیز مسئول کارهای خویش می باشید و هرگز مسئول اعمال گذشتگان نیستید»([7])

قرآن، تاریخ جامعه را آئینه عبرت، مایه تنبیه و بیداری و وسیله شناسایی، علل تعالی و انحطاط می داند آنجا که می فرماید:

(لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ...). ([8])

&171#در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرت است».

قرآن به اندیشمندان و دل آگاهان دستور می دهد که در زندگی اقوام و ملل گذشته به کنجکاوی بپردازند و از علل قوت و ضعف آنان آگاه شوند و به خاطر اهمیتی که این نوع تاریخ نگری دارد، این حقیقت را چند بار یادآور می شود که ما فقط به یکی اشاره می کنیم.

(أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ). ([9])

&171#آیا در زمین گردش نکردند تا عاقبت کسانی را ببینند که پیش از آنان بودند؟ آنان از ایشان نیرومندتر بودند و زمین را دگرگون ساختند و بیش از اینان به آبادی آن پرداختند. پیامبران آنان با دلایل روشن به نزد آنان آمدند - اما آنها را نپذیرفتند - پس خداوند هرگز بر آنان ستم نکرد و آنان خود بر خویش ستم می کردند».

این دستور مؤکد در آیات فراوان به خاطر دو مطلب است:

1. بر تاریخ بشر يك رشته قوانین محکم و استوار، و سنت های لا یتغیّر حکومت می کند که این سنت ها و به عبارت دیگر واکنش ها آن چنان کلی و قطعی است که می توانند برای ملل دیگر الگو باشند.

2. حرّیت و آزادی انسان در تاریخ آفرینی مورد انکار نیست، از این جهت دستور می دهد که در وضع اقوام گذشته مطالعه کند و از آن قوانین و سنت های قطعی که مایه سعادت و خوشبختی او است بهره بگیرد. و از گرایش به عواملی که مایه بدبختی و بدفرجامی است، بپرهیزد.

بخش مهمی از مباحث قرآن را، سرگذشت اقوام و ملل گذشته تشکیل می دهد، قرآن با بیان زندگی پیامبران و ملت های گذشته، کلید تحولات تاریخی را از نظر بقا یا نابودی جوامع، به دست می دهد و به پیامبر خود دستور می دهد و می گوید:

(...فَاقْصُصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ). ([10])

&171#سرگذشت اقوام گذشته را برای آنها بازگو کن تا آنان در آنها بیندیشند».

چرا می گوید در سرگذشت اقوام پیشین بیندیشند برای این که انسان های بعدی از قوانین حاکم بر تحولات جوامع انسانی آگاه گردند و کلیدها و نیروهای محرک تاریخ را به دست آورند، و پس از تجزیه و تحلیل، از شناسایی رموز تکامل تاریخ، جامعه را به سوی آینده روشنی سوق دهند. اگر تاریخ، قوانین روشنی نداشت و بشر در ساختن تاریخ خویش مختار و آزاد نبود دلیلی نداشت که خداوند به ما بفرماید:

(قَدْ حَتَمْتُ مِنَ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَاسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ). ([11])

&171#پیش از شما سنت ها و قوانینی بر جوامع حکومت می کرد. پس در زمین گردش کنید، تا روشن گردد که سرانجام گروهی که پیامبران خدا را تکذیب کردند، چگونه بوده است؟».

امیرمؤمنان علیعلیه السلام درباره پیروی تاریخ از يك رشته قوانین منظم، جمله ای دارد که متن آن را نقل می کنیم:

&171#إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَرِيهِ بِالْمَاضِينَ». ([12])

&171#روزگار همان طور که بر گذشتگان حکومت می کرد، بر شما نیز حکومت خواهد کرد».

یعنی این شما هستید که با شناخت قوانین تاریخ، باید زندگی خود را به نحو احسن بسازید و از علل ترقی پیروی کرده و از علل انحطاط بپرهیزید.

امام در وصیت گسترده ای که به فرزند گرامی خود امام حسن مجتبی علیه السلام نوشته است، این مطلب را به صورت روشن آورده است، آنجا که می فرماید:

&171#فرزندم من گرچه در تمام طول تاریخ همراه گذشتگان زندگی نکرده ام، ولی اخبار زندگی آنها و آثاری که از آنها به یادگار مانده بررسی نموده ام و با این کار گویا من در تمام این مدت زنده بوده ام، و حوادث تلخ و شیرین زندگی را از نزدیک مشاهده کرده ام. گویا عمر جاویدان داشته ام.>([13])

4. تضاد در طبیعت و جامعه

واقعیت طبیعت و جامعه جز يك رشته امور متضاد، چیزی نیست. تضاد در این جا نه به معنی دیاك تیکی آن است، یعنی هر چیزی ضد خود را در درون خود بپرورد و پدیده از میان اضداد عبور نموده و تحقق پذیرد و به قول مولوی:

در عدم هست ای برادر چون بود *** ضد اندر ضد خود مکنون بود

ما در قرآن و احادیث به تضادی به این معنی برخوردیم، اگر قرآن، تضاد را عامل حرکت طبیعت و تکامل جامعه می داند به این معنی است که سراسر جهان از امور متخالف و متباین آفریده شده است و در اثر جدال دو متضاد جهان رو به تکامل می رود آنجا که می فرماید:

مرگ و زندگی را با هم آفرید، تا شما را بیازماید کدام يك نیکوکارترید.>([14])

آیه زیر، جامعه انسانی را با وجود اضداد، ترسیم می کند آنجا که می فرماید:

&171#بگو خدایا فرمانروایی از آن توست. هر کس را بخواهی قدرت می دهی. از هر کس بخواهی قدرت را می ستانی، هر کس را بخواهی عزیز و هر کس را بخواهی ذلیل می کنی، خوبی ها به دست تو است تو بر همه چیز توانایی.>([15])

در این آیه جامعه، با سلطه و قدرت، با عزت و ذلت، ترسیم شده است این تضاد اجتماعی است که مایه بقای جامعه می گردد.

درست است که سرچشمه قدرت و عزت و ذلت، خدا است ولی آیات دیگر به روشنی می گوید حاکمیت این سنن گوناگون، معلول اعمال و رفتار و کردار انسان است. هر فردی به عمل خود، خویشتن را محکوم یکی از سنن مختلف می کند، عزت و ذلت جامعه در دست خدا است ولی این خود جامعه است که با کمال حریت و آزادی خود را مستحق عزت و ذلت می سازد.

قرآن، صحنه زندگی انسان ها را صحنه دو نیروی متضاد حق و باطل می داند که سرانجام به حاکمیت نیروی حق بر باطل منجر می گردد چنان که می فرماید:

(بَلْ تَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ).>([16])

&171#ما با حق، بر چهره باطل می زنیم تا درهم شکند و نابود گردد. وای بر شما از آنچه می گویید.>

و به قول مولوی:

ضد ابراهیم گشت و خصم او *** واندو لشکر کین گزار و جنگجو

پس بقای خلق بر اضداد بود *** لاجرم جنگی شدند از ضرّ و سود

خلاصه، وجود اضداد در طبیعت و جامعه مایه تکامل و وسیله بقا و حیات جامعه و انسان ها است اما این تضاد نه به معنی این است که هر چیزی ضد خود را پرورش می دهد، بلکه مقصود این است که از آمیزش مختلف ها، متفاوت ها، متزاحم ها و گوناگون ها، انواع مجدد، و جامعه وزین و متکامل به وجود می آید.

و در آیه دیگر به این حقیقت با جمله روشن تری اشاره می کند و می فرماید:

(وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا). ([17])

&171# شما را مختلف و گوناگون آفرید».

5. تأثیر وضع مادی در رفتار انسان

قرآن تأثیر وضع مادی را در طرز تفکر و شیوه زندگی، تصدیق می کند و این دو را از یکدیگر بیگانه نمی داند، البته این مطلب نه به آن معنا است که وضع مادی را زیربنا و آن دیگری را روبنا تلقی می کند بلکه پیوند و ارتباط این ها را با یکدیگر تصدیق می نماید و می فرماید:

(إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ * أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ فَذَكَرَ * وَهُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ). ([18])

&171# انسان چون خود را بی نیاز احساس کند، سرکشی می کند».

به حکم این آیه، احساس بی نیازی مایه طغیان فکری و عملی می گردد.

قرآن در آیاتی یادآور می شود که مترفین و ثروتمندان سرکش و نافرمان، سد راه پیشرفت پیامبران بودند، و پیوسته با آنان به مخالفت برمی خاستند، بر عکس فقیران و تهی دستان، که پشتیبان رجال وحی و آموزگاران الهی بودند.

این مطلب نه از این نظر است که غنا و ثروت با مادیگری فلسفی و اخلاقی ملازم است. و یا فقر و نیاز، خداگرایی را پرورش می دهد. و این نهاد اقتصادی است که دو نوع طرز تفکر و دو نوع روش ایجاد می کند.

نه، بلکه علت دیگری دارد. و آن این که در هر دو گروه زمینه خداگرایی موجود است و فطرت پاک، هر دو گروه را به خداجویی دعوت می کند، اما در برابر گرایش گروه فئودال و یا سرمایه دار به دین، مانعی وجود دارد و آن این که خداپرستی را مزاحم انباشتن ثروت و منافع مادی خود می دانند در حالی که در گروه دیگر نه تنها چنین مانعی موجود نیست، بلکه زمینه گرایش در آنها شدیدتر است، زیرا می داند که در سایه گرایش های دینی، وضع زندگی آنان بهتر خواهد شد.

ولی در عین حال این قانون کلیت ندارد، چه بسا، ثروتمندانی بودند که ثروت آنان مانع از گرایش آنان نگردید و ثروت خود را در راه آرمان خود مصرف کردند.

بر عکس، چه بسا گروه فقیر و مستمندی بودند که به خاطر يك رشته تلقین ها و گرایش های قبیله ای در صف دشمنان پیامبران قرار داشتند و طاغوت و طاغوتیان را کمک می کردند.

قرآن در سوره &171# لیل: دو نوع دارا معرفی می کند: یکی: یه خاطر گرایش های دینی ثروت خود را انفاق می کند و دیگری به علی بخل مورزد و از انفاق خودداری می کند چنان که می فرماید:

(فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنِيَرُهُ لِلْيُسْرَى * وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى * فَسَنِيَرُهُ لِلْعُسْرَى). ([19])

&171# آن کس که بخشش و پرهیزگاری کرد، و پاداش های الهی را باور نمود، او را برای رسیدن به سرای آسایش موفق گردانیم و آن کس که بخل ورزید، و اظهار بی نیازی کرد، و پاداش های نیک را تکذیب کرد، او را برای سرای دشوار آماده می سازیم».

سخن درباره عوامل سازنده تاریخ از نظر قرآن گسترده است به این مقدار بهره گیری از قرآن اکتفا می کنیم.

([1]) سوره اعراف، آیه 34.

[2]) سوره اعراف، آیه 34.

[3]) سوره فاطر، آیه 43.

[4]) سوره رعد، آیه 11.

[5]) سوره انفال، آیه 53.

[6]) سوره بقره، آیه 134.

[7]) مضمون این آیه در سوره بقره، آیه 141 نیز آمده است.

[8]) سوره یوسف، آیه 111.

[9]) سوره روم، آیه ; یوسف، آیه 109; حج، آیه 46; غافر، آیه 21 و 82; محمد، آیه 10; آل عمران، آیه 137; انعام، آیه 11; نحل، آیه 36; نمل، آیه 29 و عنکبوت، آیه 20.

[10]) سوره اعراف، آیه 176.

[11]) سوره آل عمران، آیه 137.

[12]) نهج البلاغه عبده، خطبه 152.

[13]) نهج البلاغه، نامه شماره 31. متن عربی آن در صفحه 48 گذشت.

[14]) (هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا)(سوره ملك، آیه 2).

[15]) (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)(سوره آل عمران، آیه 26).

[16]) سوره انبياء، آیه 18.

[17]) سوره نوح، آیه 14.

[18]) سوره علق، آیه های 6-7.

[19]) سوره لیل، آیه های 5-10.

منبع: پایگاه اطلاع رسانی آیت الله سبحانی